



درس تفسیر سوره مبارکه غافر - جلسه ۱۱

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُم مِّنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَن يُنِيبُ﴾ (۱۳) فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱۴) رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (۱۵) يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لَّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۱۶) الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۷) ﴿

تفاوت مرگ دنیوی و برزخی

بعضی از مطالبی که مربوط به سؤالات قبل بود، این است که شاید درباره مرگ، نسبت به دنیا و برزخ تفاوتی باشد؛ در مورد دنیا چند اصل کلی وجود دارد: یکی اینکه فرمود: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ﴾^۱؛ یعنی ما اصلاً به نحو «سالبه کلیه»، برای هیچ کسی خلود و جاودانی را در دنیا قرار ندادیم؛ هم توی پیامبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) و هم دیگران، می‌میرید که این یک اصل کلی است. اصل دیگر اینکه نحوه مرگ را هم فرمود: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^۲؛ مرگ به این است انسان او را می‌چشد، نه اینکه او انسان را بچشد؛ ولی درباره برزخ و بعد از برزخ اگر سخن از مرگ است، تعبیر به «ذُق» نیامده که برزخیان مرگ را

۱. سوره انبیاء، آیه ۳۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

می‌چشند، فقط نفخه صور است که فرمود: با آن نفخه عده‌ای «صعقه» می‌زنند و گروهی مستثنا هستند ﴿فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾^۱ این «صعقه» همان مدهوشی و مانند آن است. درباره موت برزخ که برزخیان می‌میرند و دوباره در معاد زنده می‌شوند، تعبیر به «ذُق» به کار نرفته که در برزخ، کسانی که وارد برزخ شدند مرگ را می‌چشند و بعد وارد قیامت می‌شوند تا ما بگوییم هر ذائقی «مذوق» را هضم می‌کند و اینها که در برزخ می‌میرند و در حقیقت زنده می‌شوند، چنین استفاده‌ای آسان نیست، بلکه همه «صعقه» دارند و مدهوش می‌شوند، مگر گروه خاص!

بنابراین بین این دو اصل در دنیا و آخرت از دو منظر فرق است: یکی اینکه در دنیا همه می‌میرند، یک؛ و مرگ اینها هم به «ذُق» که ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ است، این دو؛ اما در برزخ همه می‌میرند و مرگ آنها هم به نحو «ذُق» باشد، نیست! چون در هر دو مورد نفخه صور که شد، فرمود: ﴿إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾^۲ ولی درباره دنیا این چنین نیست که ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ و ﴿إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾، بلکه همه می‌میرند؛ ولی در برزخ همه «صعقه» می‌زنند، نیست! این یک فرق بود. فرق دیگر این است که وقتی نفخ صور شد، همه می‌میرند و ﴿إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾ «ذُق» می‌کنند یا همه ﴿إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾ به «صعقه» و مدهوشی می‌افتند؟ پس این دو عنصر محوری عمیق، فرق بین دنیا و برزخ خواهد بود و اگر درباره بهشتی‌ها آمده است که ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾^۳، شاید همین را تأیید کند که اینها فقط یک بار مرگ را چشیدند و دیگر مرگی در کار نیست؛ اما حالا کفار چگونه در «صعقه» گرفتار می‌شوند و چگونه مدهوش می‌شوند یا برای اینها بیهوشی است، این بحث خاصی است که مربوط به برزخ است؛ در هر حال قیاس موت دنیا به موت برزخ از دو نظر «مع الفارق» است: یکی اینکه در دنیا به نحو «سالبه

۱. سوره زمر، آیه ۶۸.

۲. سوره نمل، آیه ۸۷؛ سوره زمر، آیه ۶۸.

۳. سوره دخان، آیه ۵۶.

کلیه» هیچ کسی زنده نیست، ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِيَشْرَ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ﴾، ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^۱ و مانند آن. دوم

اینکه مرگ دنیا به صورت «ذُق» است که ذائق «مذوق» را هضم می‌کند که ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾؛ ولی در

برزخ سخن از «ذُق» موت نیست، سخن از نفخه صور و «صعقه» ﴿مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ است.

پرسش: تنها «ذُق» ندارد، ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ﴾^۲ هم که هست!

پاسخ: بله، چون عمده در «ذُق» هست و عمده این است که ذائق «مذوق» را هضم می‌کند، آن توفی هم همین را

تأیید می‌کند؛ توفی که فوت نیست، بلکه همان‌طور که ملاحظه فرمودید وفات است؛ در فوت که «تاء» جزء کلمه

است؛ یعنی زوال؛ اما در وفات که «تاء» جزء کلمه نیست؛ یعنی «وفی» و «استیفا» و «متوفی» و «متوفی» و

«مستوفاً» که همه اینها نشان از «أخذ» تام است و معنای زوال و عدم و نابودی برخلاف فوت در وفات نیست.

چگونگی مرگ نفس و روح با توجه به مجرد بودن آن

مطلب دیگر اینکه نفس مثل عقل نیست؛ البته آن عقل مجرد است که گفتند، نمی‌میرد؛ اما نفس از آن جهت که ذاتاً

مجرد است و فعلاً مادی؛ یعنی در مقام فعل مادی است، مرگ او به این است که بدن را رها کند و مرگ بدن به این

است که می‌پوسد و بعد دوباره در معاد ذات اقدس الهی آن را احیا می‌کند؛ ولی مرگ روح به مفارقت از بدن است،

نه اینکه او مثلاً بیوسد و از بین برود، چون با «توفی» سازگار نیست ﴿يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾^۳.

پرسش: آیا فرشتگان الهی مرگ ندارند؟

پاسخ: مرگ آنها مثل خود «موت» است؛ مرگ مرگ است؛ حتی عزرائیل (سلام الله علیه) مرگ دارد و خود مرگ هم

مرگ دارد. در آن روایتی که مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) در بحار و دیگران نقل کردند، خود مرگ به صورت

۱. سوره زمر، آیه ۳۰.

۲. سوره زمر، آیه ۴۲.

۳. سوره سجد، آیه ۱۱.

«كَبَشُ أَمْلَح»^۱ درمی آید و مرگ را می‌میرانند تا معلوم شود که دیگر تحوّل و دگرگونی و زوالی نیست: «يقال

للموت مُتٌ»؛ یعنی به مرگ گفته می‌شود که بمیر! - مرگ یعنی دگرگونی و زوال - آن وقت تغیر رخت برمی‌بندد و

همه ثابت می‌شوند.

فرق بین بدعت و سنت‌گذاری

مطلب دیگر، فرق بین بدعت و تشريع از يك سو و سنت‌گذاری از سوی دیگر - قبلاً هم بحث شد - این است که در بدعت و تشريع، انسان چیزی را که می‌داند در دین نیست، این را - معاذ الله - به دین اسناد دهد و بگوید خدا این چنین فرموده یا پیغمبر این چنین فرموده که این می‌شود بدعت؛ اما سنت این است که یک سلسله اصول و مطالب کلی، عموماً و اطلاقات هست که انسان می‌خواهد آنها را اجرا کند، نحوه اجرا را به شارع اسناد نمی‌دهد و نحوه اجرا را به امام و پیغمبر (علیهم الصلاة و علیهم السلام) اسناد نمی‌دهد، یک روش خاصی را در نحوه اجرا انتخاب می‌کند؛ مثلاً گفتند که اگر حدیث «کساء» در مجلسی خوانده شود، این برکات را دارد که این اصل ثابتی است! حالا هیئت در یک روز مشخصی جمع می‌شوند و این را به عنوان سنت قرار می‌دهند و حدیث «کساء» را در آن روز می‌خوانند؛ این سنت است و هیچ‌کدام از این اعضای هیئت نمی‌گویند که دین ما گفته فلان روز بخوانید! دین به ما گفته که اگر کسی در مجلسی حدیث «کساء» را بخواند، این برکات را دارد. جریان وحدت این طور است! جریان استکبارستیزی این طور است! جریان حمایت از مظلومان این چنین است! هیچ‌کس نگفته که مثلاً آخرین جمعه ماه مبارک رمضان که راهپیمایی روز قدس است، این را خدا فرموده یا پیغمبر فرموده یا امام فرموده، این را کسی

۱. بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۴۴ و ۳۴۵؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ النَّارَ قِيلَ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ فَيُشْرَفُونَ وَ يُنْظَرُونَ وَ قِيلَ يَا أَهْلَ النَّارِ فَيُشْرَفُونَ وَ يُنْظَرُونَ فَيَجَاءُ بِالْمَوْتِ كَأَنَّهُ كَبَشٌ أَمْلَحٌ فَيَقَالُ لَهُمْ تَعْرِفُونَ الْمَوْتَ فَيَقُولُونَ هُوَ هَذَا وَ كُلُّ قَدْ عَرَفَهُ قَالَ فَيَقْدَمُ وَ يُذْنَبُ ثُمَّ يُقَالُ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودُ فَلَا مَوْتَ وَ يَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودُ فَلَا مَوْتَ قَالَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ وَ أُنْذِرُهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ الْآيَةَ».

به دین نسبت نمی دهد که مثلاً وارد شده است؛ اما دین گفته که از مظلومین حمایت کنید^۱ و ما این روز را برای آن قرار دادیم؛ هفته وحدت این طور است! کرامت این طور است! ولایت این طور است! مثلاً از اول ذی القعدة تا یازده ذی القعدة دهه کرامت است و از دهه ذی الحجه تا هیجده ذی الحجه دهه ولایت است، اینها سنت است و هیچ کس اینها را به دین اسناد نمی دهد که مثلاً امام فرموده باشد که شما این ده روز را جشن بگیرید، این کار را به این علت معلل نمی کند و کسی چنین نمی گوید، بلکه این کارها، کارهای خیری است و همیشه این کارها را می شود انجام داد؛ ولی برای اینکه سامان پذیرد، سازمان بپذیرد و اثر بیشتری داشته باشد، هیئت و جمعیتی جمع می شوند و یک راهپیمایی می شود یا یک روز خاص و هفته خاصی را برنامه دارند.

پرسش: چیزی که منشأ اسلامی ندارد، چگونه می توانیم توجیه کنیم؟

پاسخ: بله، اگر چیزی منشأ اسلامی ندارد، سنت آن «سیئه» می شود: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وَزْرُهَا وَ وَزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۲ برای آن است؛ مثل چهارشنبه سوری که یک سنت «سیئه» است؛ اما راهپیمایی روز قدس، هفته وحدت، دهه کرامت، دهه ولایت و مانند اینها، همه ریشه دینی دارد.

پرسش: بعضی از مراسم های مذهبی داریم که توجیه می کنیم!

پاسخ: نه، اگر اطلاعات و عمومات داریم که صحیح است؛ حالا نگفتند که فلان روز انجام دهید، بلکه برابر اطلاعات گفتند که این عزاداری سیدالشهداء این طور یا عزاداری اهل بیت این طور است یا در نشاط اینها فرح داشته باشید که اینها مطلقات است؛ اما هیئت جمع می شود و می گویند حالا فلان روز برای ما مناسب تر است که این هیئت را در فلان روز قرار می دهند. همین جریان حدیث «کساء» و امثال آن همین طور است! هیچ کس نمی گوید که

۱. سوره انفال، آیه ۷۲: «إِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ»؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۱۴۷: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُعِينُ مُؤْمِنًا مَظْلُومًا إِلَّا كَانَ أَفْضَلَ مِنْ صِيَامِ شَهْرٍ وَ اغْتِكَافِهِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُنْصَرُ أَخَاهُ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى نُصْرَتِهِ إِلَّا نَصَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ».

۲. الفصول المختارة، ص ۱۳۶: «قَوْلُ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً كَانَ لَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وَزْرُهَا وَ وَزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

روایت داریم یا دین گفته و چون دین گفته شما فلان روز جمع شوید و دعای «کمیل» یا دعای «توسل» بخوانید و ما هم جمع می‌شویم! این را هیچ‌کس نمی‌گوید؛ دهه کرامت این‌طور است! هفته وحدت این‌طور است! دهه ولایت این‌طور است! این معنای فرق جوهری بین بدعت و سنت «حسنه» است که اگر دین اصل آن را نگفته باشد؛ مثل چهارشنبه سوری و مانند اینها، سنت «سبیئه» است.

پرسش: اگر حرفی درست باشد که می‌شود بدعت ...

پاسخ: اگر چیزی جزء سنت «حسنه» است که بدعت نیست، باید کلیات، قواعد و اطلاقات آن، شرع را در بر بگیرد؛ منتها یک روز خاص یا در یک مکان خاصی جمع می‌شوند و آن مراسم را انجام می‌دهند، البته بدون اینکه این خصوصیات را به شرع اسناد دهند؛ الآن این هفته وحدت و این دهه کرامت را کسی به دین، به عنوان پیغمبر و به عنوان امام (علیه السلام) که اسناد نمی‌دهد.

پرسش: پس لا اقل می‌گوییم دینی نیست که قسمت دوم بدعت می‌شود!

پاسخ: نه، می‌خواهیم بگوییم دین خصوص این را نگفته، ما نمی‌توانیم بگوییم دینی نیست! چون اطلاق وارده این را در بر می‌گیرد. فرمود: شیعیان ما در حزن ما محزون هستند که اطلاق آن این مراسم خاص را در بر می‌گیرد یا شیعیان ما در نشاط و فرح ما خوشحال هستند^۱ که اطلاق آن این مراسم خاص را در بر می‌گیرد، چون اطلاق اینها را در بر می‌گیرد، پس دینی است؛ اما خصوصیت این زمان و زمین را هیچ‌کس به پیغمبر و امام اسناد نمی‌دهد که مثلاً به ما گفتند که فلان روز این کارها را انجام دهید. اطلاق اینکه کسی حدیث «کساء» بخواند، این اثر را دارد که این هر روز را، هر زمان را و هر زمین را در بر می‌گیرد؛ حالا هیئتی یک روز خاصی را در هفته انتخاب کردند که

۱. تحف العقول، ص ۱۲۳: «شیعَتنا یُتَصَرُّونَنا وَ یَفْرَحُونَ بِفَرَجِنَا وَ یَحْزَنُونَ بِحُزْنِنَا...»

دعای «توسّل» بخوانند یا مثلاً حدیث «کساء» بخوانند، اینکه بدعت نیست! چون خصوصیت زمان، مکان و اعضا را به هیچ وجه به دین اسناد نمی‌دهند.

مقصود از بین «أصابع رحمان» بودن قلب مؤمن

مطلب بعدی آن است که در روایات دارد قلب مؤمن بین «إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ»^۱ است. ذات اقدس الهی «مقلّب» امور، «مُقَلِّبُ الْأَحْوَالِ»،^۲ «مقلّب» حالات و «مُقَلِّبُ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ»^۳ است و این کارها را می‌کند؛ منتها درباره قلب مؤمن، روایت وارد شده است که قلب مؤمن بین «إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ» است، برای همین است! اگرچه خدای سبحان منزّه از دست است، منزّه از «إِصْبَعٍ» است، منزّه از کف است و مانند آن، لکن وقتی بخواهند کاری را به خدای سبحان اسناد دهند یا کاری را به یک خلیفه خدا اسناد دهند یا به افراد دیگر اسناد دهند، آن کار اگر یک کار حجیم باشد، می‌گویند این با «ساعد» خود انجام داد و «مساعدت» کرده است؛ اگر قدری نیازمند به قدرت بیشتری باشد، می‌گویند این را «معاذت» کرده است که این «معاذت» یا «مساعدت» یا همدستی، برابر آن درجات کار هست؛ کاری است که «ساعد» لازم است؛ یعنی بین آرنج و مچ که این را می‌گویند «ساعد» و اگر کار را انسان با این مقدار از دست باید انجام دهد، می‌گویند با «ساعد» انجام داد و اگر چند نفر در این کار سهیم باشند، می‌گویند «مساعدت» کردند و بعضی از کارها که قوی است «عَضْدٌ» و بازو می‌خواهد و چند نفر که جمع می‌شوند، می‌گویند اینها «مُعَاذَتٌ» کردند که از همان «عَضْدٌ» گرفته شده است؛ کارهایی که مثلاً آهنگری است، بتّایی و کارهای سنگین است، در این کارها از «عَضْدٌ» یا از «ساعد» کمک گرفته می‌شود؛ امّا کارهای ظریف، مثل

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۴۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۲۸۷.

۳. کمال الدین و مقام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۲.

ورّاق‌ها که می‌خواهند خط بنویسند یا آن زرگرها که کارهای ظریفی دارند، اینها از بازو و «ساعد» کمک نمی‌گیرند، اینها از سرانگشت کمک می‌گیرند.

انسان وقتی می‌خواهد کتابی را ورّق بزند از سرانگشت کمک می‌گیرد از بازو و «ساعد» که کمک نمی‌گیرد؛ در این بحث، قلب مؤمن چون ظریف است، سخن از بازو و «ساعد» نیست، بلکه سخن از انگشت است؛ لذا با اینکه نه انگشت در کار است نه «عَضُد» در کار است و نه ساعد در کار است، در روایت آمده است که «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ يَنْ إِصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ الرَّحْمَانِ» یعنی خیلی ظریف است! این قلب اگر بخواهد زیرو رو شود، به اندک اشاره ذات اقدس الهی زیرو رو خواهد شد، چون خیلی ظریف است! این قلب را خدا می‌خواهد احیا کند، احیای این قلب برابر آنچه که در سوره مبارکه «انفال» گذشت این است که ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۱.

در سوره مبارکه «حج» گذشت به اینکه چشم دل یک عده کور است: ﴿لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۲؛ اگر ذات اقدس الهی بخواهد چشم دل را باز کند، با دو انگشت بی‌انگشتی از آثار غیبی خود فیض می‌رساند؛ با اینکه ذات اقدس الهی دست ندارد با این حال وارد شده است که «وَكِلْنَا يَدَيْهِ يَمِين»^۳ و همین مطلب درباره وجود مبارک ابی ابراهیم امام کاظم (سلام الله علیه) است که «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ كِلْنَا يَدَيْهِ يَمِين»^۴؛ مؤمن از اصحاب یمین است و با دست چپ کارهای خیر می‌کند، همان‌طوری که با دست راست کار خیر می‌کند. کافر و تبه‌کار اصحاب «مَشْئِمَه»، «شمال»، «شَؤْم» و زشتی است که با دست راست «مَشْئِمَه» و زشتی انجام می‌دهد، همان‌طوری که با دست چپ کار زشت می‌کند؛ آن شخص «كِلْنَا يَدَيْهِ شِمَال» و مؤمن طبق روایت «كِلْنَا يَدَيْهِ يَمِين»، چون خلیفه «الله» است که «الله» «كِلْنَا يَدَيْهِ يَمِين»، با آنکه «ید»ی در کار نیست و قلب مؤمن این خصیصه

۱. سوره انفال، آیه ۲۴.

۲. سوره حج، آیه ۴۶.

۳. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۲، ص ۱۲۶.

۴. قرب الإسناد (ط - الحديث)، ص ۳۰۹.

را دارد که «عَرْش» الهی شود! آن وقت این قلب اگر «مُنِيب» باشد، آثار فراوانی دارد و بهشت منتظر اوست و اگر کمتر از این باشد، او منتظر بهشت است.

عروج و نزول فرشته‌ها از درجات الهی و امکان رسیدن مؤمن به آن

فرمود: خدای سبحان درجاتی دارد که از آن درجات فرشته‌ها تنزل می‌کنند و وحی را می‌آورند؛ وقتی اعمال مردم را می‌خواهند گزارش بدهند، از این درجات عبور می‌کنند و همین درجات می‌شود «معارج» و «مراقی» که در قوس صعود اینها عروج دارند و به همین جهت از این درجات به «معارج» یاد شده است که در سوره «معارج» که سوره‌ای به این نام است، فرمود: خدا ﴿ذِي الْمَعَارِجِ﴾^۱ است؛ اگر «صلات» معراج مؤمن است، هر صلاتی تا اندازه خاصی عروج دارد، لکن «صلات» اولیای الهی همه این «معارج» را طی می‌کند؛ فرشتگان هم درجاتی دارند و هر فرشته‌ای به اوج عروج این «معارج» نمی‌رسد و اگر پایین بخواهند بیایند، به درجه تنزل می‌کنند و اگر بالا بخواهند بروند، درجه عروج دارند؛ هم خدای سبحان «معارج» دارد، هم درجات دارد و همه اینها به «عَرْش» منتهی هستند.

تبدیل شدن قلب مؤمن به عرش رحمان و اهمیت آن

اگر کسی از این «معارج» که «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»^۲ است قدم به قدم بالا رفت - اینکه گفتند «قُرْبَةُ إِلَى اللَّهِ» همین است که قدم به قدم انسان بالا می‌رود - ترقی می‌کند تا این «معارج» را یکی پس از دیگری طی می‌کند و به عرش الهی نزدیک می‌شود که از آن به بعد بعضی از قلوب هستند که «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَانِ»^۳ در روایات دارد که اگر کسی مؤمنی را برنجاند و آبروی او را ببرد عرش خدا به لرزه در می‌آید؟! آن عرش ﴿الرَّحْمَانُ عَلَى

۱. سوره معارج، آیه ۳.

۲. مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۲۲۶.

۳. بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۳۹.

الْعَرْشِ اسْتَوَى^۱ که نیست، بلکه همین عرشی است که خدای سبحان از آن به عنوان «عَرْش» الهی یاد کرده است که قلب مؤمن «عَرْشُ الرَّحْمَان» است و این شخص با «عَرْش» الهی رابطه پیدا کرد، این اگر آسیب ببیند می‌لرزد! خیلی‌ها هستند که به همین «عَرْش» وابسته هستند! گاهی یک انسان می‌تواند عذاب را از یک مملکت به دور بدارد! همین زکریای بزرگواری که در همین شیخان دفن است، ایشان از شاگردان وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) بود، به حضرت عرض کرد که حالا سنّ من بالاست، قدمای اصحاب، دوستان ما و رفقای ما رحلت کردند و جوان‌ها روی کار آمدند، اجازه می‌دهید من از قم بیایم بیرون؟ فرمود: نه! در قم باش که خدا به برکت تو عذاب را از آن منطقه برمی‌دارد، همان‌طوری که به برکت پدرم موسی بن جعفر عذاب را از بغداد برداشت؛^۲ این می‌شود «عَرْش» خدا! هر کسی که این‌طور نیست! اگر کسی به این‌جا برسد، ممکن است توجه به او مثل توجه به «عَرْش» خدا و بی‌اعتنایی به او بی‌اعتنایی به «عَرْش» خدا باشد. این در بعضی از روایات است - نه همه - که اگر قلب فلان مؤمن را کسی به درد بیاورد «عَرْش» خدا می‌لرزد؛ آن عرشی که **﴿اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ﴾** ظاهراً منظور آن نیست، مگر حالا انسان حجت الهی باشد، ولی عصر باشد، پیغمبر باشد، امام زمان باشد که آن حساب دیگری دارد؛ اما افراد عادی و مؤمنان همین‌هایی هستند که قلب اینها «عَرْشُ الرَّحْمَان» است.

بنابراین اگر «صلات» معراج مؤمن است و انسان **﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾**،^۳ دائماً این «معارج» را یکی پس از دیگری دارند بالا می‌روند و وقتی بالا رفتند، به آن «عرش» الهی نزدیک‌تر می‌شوند که از این جهت قلب مؤمن می‌تواند به صورت «عَرْشُ الرَّحْمَان» دربیاید.

۱. سوره طه، آیه ۵.

۲. الاختصاص، ص ۸۷: «عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَا (عليه السلام) إِيَّيْ أُرِيدُ الْخُرُوجَ عَنْ أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ كَثُرَ السُّفْهَاءُ فَقَالَ لَا تَفْعَلْ فَإِنَّ أَهْلَ قَوْمٍ يُدْفَعُ عَنْهُمْ بِكَ كَمَا يُدْفَعُ عَنْ أَهْلِ بَغْدَادَ بِأَيِّ الْحَسَنِ (عليه السلام)».

۳. سوره معارج، آیه ۲۳.

دعوت قرآن به خواندن با اخلاص خدای سبحان در پیمودن درجات

مطلب بعدی آن است که ذات اقدس الهی که فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ﴾ برابر بخش‌های قبلی است که فرمود: ما آیات الهی را نازل کردیم، بعضی‌ها پذیرفتند و بعضی‌ها نپذیرفتند؛ آنهایی که نپذیرفتند درصدد جدال هستند تا دین را باطل کنند ﴿يُذْهِقُوا بِهِ الْحَقَّ﴾^۱ و آنهایی که پذیرفتند، حاملان «عرش»، یک؛ فرشته‌هایی که اطراف «عرش» می‌باشند، دو؛ برای اینها طلب مغفرت می‌کنند؛ آن‌گاه خدای سبحان بحث این دو گروه را جداگانه مطرح کرد و فرمود که ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لِمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ﴾^۲ بعد از این فرمود که ما آیات الهی نازل کردیم که یک عده کفر ورزیدند و یک عده هم اهل «إنابه» هستند - «إنابه» به همان دو تفسیری که در جلسه قبل ذکر شد - به این افراد «إنابه» حالا یا اهل «نَابَ يَتُوبُ» هستند که گروه میانی می‌باشند یا «نَابَ يَنْيبُ» هستند که اوحدی هستند و برتر می‌باشند به این دو گروه می‌فرماید: ﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾، ولو آن گروه خوششان نیاید ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾، این گروهی که ﴿لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ و این گروهی ﴿وَجَادِلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُذْهِقُوا﴾، ولو اینها کراحت داشته باشند؛ ولی شما راه خود را انجام دهید.

عقل، نشان‌دهنده راه پیمودن درجات، نه سازنده آن

مستحضرید که عقل چراغ است و از چراغ - به نحو سالبه کلیه - هیچ کاری ساخته نیست، ولو چراغ در حد آفتاب هم باشد! از آفتاب هیچ چیزی ساخته نیست، آفتاب فقط نشان می‌دهد. راه و صراط برای شارع است، عقل چراغ است و هیچ قاعده‌ای ندارد. این «کَلِّمًا» - نه «کَلِّمًا» - «كَلِّمًا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ»^۳ هم هیچ اصلی ندارد، چون

۱. سوره کهف، آیه ۵۶؛ سوره غافر، آیه ۵.

۲. سوره غافر، آیه ۱۰.

۳. فوائد الأصول (للاخوان)، ص ۱۲۹؛ «كَلِّمًا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْع».

عقل حکم مولوی ندارد، عقل مهندس نیست، عقل راه‌ساز نیست، عقل راه‌بین است و صراط برای شارع است و عقل مثل «نقل» که «زراره» و امثال «زراره» نقل می‌کنند، این راه را می‌بینند، نه اینکه راه‌ساز هستند. مهندس ذات اقدس الهی هست که به وسیله انبیا ابلاغ می‌کند؛ صراط شریعت است که خدا ابلاغ می‌کند، «و لا غیر»! هیچ ذره‌ای از این راه را عقل مشخص نمی‌سازد، عقل فقط راه را نشان می‌دهد که این حلال است، این حرام است، این بد است، این خوب است، شارع این‌طور گفته، قرینه عقلی داریم، قرینه نقلی داریم، دلیل مَخَصَّص لَبَّی یا مَقِید لَبَّی داریم که در همین محدوده است. عاقل چراغ دست اوست و شارع صراط در دست اوست؛ شارع مهندس و راه‌ساز است، البته می‌بیند و راه می‌سازد، اما عقل راه‌بین است و نه راه‌ساز، مهندس نیست؛ لذا شرع در قبال عقل و عقل در قبال شرع نیست، عقل در مقابل نقل است و نه در قبال شرع، چون شرع، وحی، دین، صراط و مهندس مقابل ندارند، چون همه اینها کار خدای سبحان است! عقل می‌فهمد که این راه است و آن چاه است، نقل به ما نشان می‌دهد که این راه است و آن چاه است. حالا فرمود: حالا که شما با عقل اینها را می‌فهمید، یکی پس از دیگری طی کنید و حالا که طی کردید، اگر فرشته‌ها بالا می‌روند، شماها واقعاً بالا می‌روید! این بیان نورانی که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف من لا یحضر نقل کردند این است که «الْمُصَلِّي مَنْ يُنَاجِي»^۱؛ نجوا می‌کند که نجوا غیر از نداست. انسان اوایل می‌گوید: «اللهم ربنا، یا ربنا، یا ربنا» که این نداست؛ اما تا آخر که ندا نیست، البته کسانی که اهل قُرب نیستند و جزء مقربین نیستند، همیشه در ندا گرفتار هستند؛ اما وقتی کسی که اهل «صلات» باشد «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»^۲ یا «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۳ اینها از ندا می‌گذرند و مادامی که دور هستند می‌گویند: «یا ربنا»! این روایت نورانی که شما اول ده بار بگویید: «یا رب یا رب» وقتی این ده بار تمام شد بگویید:

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۲.

۳. سوره فاطر، آیه ۲۸.

«رب رب»^۱ نه؛ یعنی «یا» محذوف است جای «یا» نیست! انسان وقتی نزدیک شد و به حضور رسید دیگر ندا ندارد، این جا جای نجواست! «الْمُصَلِّي مَنْ يُنَاجِي»، این روایت نورانی نشان می‌دهد که بعضی‌ها نزدیک می‌شوند و حالا که نزدیک می‌شوند، به عرش الهی نزدیک می‌شوند، چون این «معارج» را یکی پس از دیگری طی می‌کنند؛ اگر «معارج» را یکی پس از دیگری طی کردند، آن وقت ذات اقدس الهی با اینها نجوا دارد که در همان «مناجات شعبانیه» مشخص شد.^۲

ذکر اسمای الهی در ادعیه دال بر درجه بودن آنها تا رسیدن به عرش

فرمود: او خدای سبحان است و با اخلاص او را بخوانید و اینکه اوصاف الهی را ذکر می‌کند؛ یعنی این وصف الهی برای این نیست که شما اسمای الهی را بشمارید، خیر! خدا این اسما را دارد و شما برابر این اسما حرکت کنید و به آن برسید! او ﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ﴾ است، شما سعی کنید یکی پس از دیگری این درجات را طی کنید که در بحث دیروز آیه سوره مبارکه «مجادله» گذشت که در آن جا فرمود: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۳ در بحث دیروز ملاحظه فرمودید که این آیه دو جمله است: یکی «محذوف التمییز» است و جمله دوم هم «مذکور التمییز». ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ تمییز ندارد؛ اما ﴿وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ که این «درجات» تمییز جمله دوم است و تمییز جمله اول به اعتماد تمییز دوم حذف شده است؛ یعنی «﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ دَرَجَةً» که مؤمن عادی درجه دارد؛ اما مؤمن عالم درجات دارد؛ اگر این مؤمن عالم علم خود را افزوده کند و ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۴ بگوید و همچنین عمل خود را افزوده کند، این درجات بالا می‌رود و دیگر به ﴿ذُو الْعَرْشِ﴾ می‌رسد؛ یعنی به مقامی

۱. رک: زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۳۲۲: «أُثِيتُ الْإِمَامُ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَوْمًا يُؤَدِّي صَلَاةَ جَعْفَرٍ ثُمَّ قَرَأَ هَذَا الدُّعَاءَ: يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبَّ حَتَّى يَنْقَطِعَ النَّفْسُ، يَا رَبَّاهُ يَا رَبَّاهُ حَتَّى يَنْقَطِعَ النَّفْسُ، رَبِّ يَا رَبَّ يَا رَبَّ كَذَلِكَ حَتَّى يَنْقَطِعَ النَّفْسُ، يَا رَبَّاهُ يَا رَبَّاهُ كَذَلِكَ حَتَّى يَنْقَطِعَ النَّفْسُ، يَا رَبَّاهُ يَا رَبَّاهُ كَذَلِكَ حَتَّى يَنْقَطِعَ النَّفْسُ، يَا رَبَّاهُ يَا رَبَّاهُ كَذَلِكَ حَتَّى يَنْقَطِعَ النَّفْسُ، يَا رَبَّاهُ يَا رَبَّاهُ كَذَلِكَ حَتَّى يَنْقَطِعَ النَّفْسُ، يَا رَبَّاهُ يَا رَبَّاهُ كَذَلِكَ حَتَّى يَنْقَطِعَ النَّفْسُ، يَا رَبَّاهُ يَا رَبَّاهُ كَذَلِكَ حَتَّى يَنْقَطِعَ النَّفْسُ، يَا رَبَّاهُ يَا رَبَّاهُ كَذَلِكَ حَتَّى يَنْقَطِعَ النَّفْسُ...».

۲. الاقبال بالأعمال الحسنة (ط - الحديثه)، ج ۳، ص ۲۹۵: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاسْمَعْ دُعَائِي إِذَا دَعَوْتُكَ وَاسْمَعْ نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُكَ وَأَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَجَيْتُكَ...».

۳. سوره مجادله، آیه ۲۷۵.

۴. سوره طه، آیه ۱۱۴.

می‌رسد که قلب او می‌تواند عرش الهی باشد که خدا ﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ﴾ است. حالا همین خدایی که ﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ﴾ و ﴿ذُو الْعَرْشِ﴾ است، پس این درجات در حقیقت مسیر است، این را برای چه چیزی خدا خلق کرده است؟ برای اینکه بالایی‌ها از همین راه بیایند پایین و پایینی‌ها از همین راه بروند بالا؟! یک مهندس که این‌جا راه می‌سازد، یعنی چه؟ این «درجه درجه»، این «معارج معارج» و این نردبان را برای چه چیزی نصب می‌کنند؟ برای اینکه این از بالا بیاید پایین و مشکل پایینی‌ها را حل کند؟! یا اینکه پایینی‌ها هم این نردبان را می‌گیرند و می‌روند بالا و مشکل خودشان را حل می‌کنند؟! وگرنه نصب نردبان برای چیست؟ «مَعْرَج مَعْرَج» درست کردن، «درجه درجه» درست کردن، درجات ساختن، نردبان ساختن و «معارج» ساختن برای چیست؟ برای اینکه فرشته‌ها از همین راه بیایند و پیام الهی را برسانند و مؤمنان از این راه به عنوان «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ» استفاده کنند.

عبادات وسیله عروج قلب انسان به طرف خدای سبحان

نه تنها «الصلاة»، «الصوم معراج المؤمن» و «الحج معراج المؤمن»؛ حالا فرق نمی‌کند نماز عمود دین^۱ است، بقیه هم همین‌طور است! حج این‌طور است! عمره این‌طور است! درس و بحث این‌طور است! زیارت این‌طور است! همه اینها البته با یک تفاوتی معراج مؤمن است، کدام عمل است که به طرف «الله» صعود کند ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ﴾^۲ و معراج نباشد؟! اگر عمل و نیت صعود می‌کنند، یعنی از قلب آدم یک چیز پَر می‌کشد و می‌رود بیرون؟! نیت که از قلب جدا نیست، عقیده که از قلب جدا نیست، علم که از قلب جدا نیست؛ یعنی این ارواح طیب و طاهر یکی پس از دیگری بالا می‌روند؛ لذا در همین ذیل آیه نورانی ارواح طیبیه معنا شده است، کلمه طیب یعنی ارواح پاک، وگرنه این‌طور نیست که مثلاً عمل را بنویسند؛ بنویسند که فلان شخص این مقدار دین دارد، این مقدار

۱. المحاسن (برقی)، ج ۱، ص ۴۴؛ «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ».

۲. سوره فاطر، آیه ۱۰.

اخلاص دارد و این مقدار این را ببرند بالا! خود این اخلاص بالا می‌رود؛ این اخلاص چون وصف مخلص است با هم بالا می‌روند. اصلاً نصب نردبان برای این است که یک عده از بالا بیایند و مشکل ما را حل کنند و یک عده هم از پایین توفیق پیدا کنند و بالا بروند که «معارج» بودن آن همین‌طور است! در سوره مبارکه «معارج» در آن اوایل سوره مبارکه «معارج» است که فرمود: خدای سبحان ﴿ذِي الْمَعَارِجِ﴾ است؛ آیه سوم سوره مبارکه «معارج» این است که ﴿مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ * تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾. بنابراین چون خدا معرفی می‌کند و فرمود من نردبان دارم؛ یعنی یک عده را از راه نردبان پایین می‌آورم که حرف‌های مرا به شما برسانند و شما هم همین نردبان را بگیرید بالا بیایید! این نردبان هم همین حرف‌هاست و همین حرف‌ها نردبان الهی است! یعنی هر آیه‌ای یک نردبان است و هر سوره‌ای یک نردبان است؛ یک نردبان خارجی که در این‌جا نیست، این‌جا راه و رونده یکی است. ما راه‌های خارجی داریم که مثلاً می‌خواهیم حج برویم، عمره برویم راه مکه مشخص است؛ اما می‌گویند نماز «سبیل الله» است، «سبیل الله» است یعنی چه؟ یعنی چیزی در خارج به نام نماز است؟! آن چیزی که می‌نویسند به نام «الصلاة» یا ما فارسی می‌گوییم نماز، اینکه وجود لفظی است، این چیزی را که می‌خوانیم راه است.

بنابراین راه و رونده یکی است و این‌طور نیست که ما چیزی خارج از جانمان به نام نماز داشته باشیم که از آن‌جا عبور کنیم، خود «صلات» راه است، صوم راه است، تمام اعمال عبادی ما راه هستند؛ منتها راه عین رونده است و سالک عین مسلک است تا به «مسلک الیه» خود بار یابد. فرمود ما «معارج» و درجات داریم، اینها را بگیرید و بالا بروید؛ عده‌ای از بالا می‌آیند و حرف‌ها را به شما می‌رسانند، شما هم اگر به همین حرف‌ها عمل کنید و دریابید، همین حرف‌ها شما را به ما می‌رساند ﴿يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهُ﴾. پس معارج داشتن ذات اقدس الهی به همین است که

﴿تُعْرَجُ الْمَلَائِكَةُ﴾ و درجات داشتن آن هم به این است که فرشتگان از همین درجات نردبان پایین می آیند ﴿يُلْقَى

الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ﴾.

مقصود از القای روح در آیه و شرط آن

روح اگر به معنای فرشته‌ای از فرشتگان الهی باشد، این را می‌گویند که این مَلَك را «انزال» کرده است یا این مَلَك را «ارسال» کرده است؛ اما اگر روح به معنای وحی باشد، مقام نبوت و عصمت و ولایت و امثال اینها باشد، این با «اللقاء» هم به معنای تجلّی - نه تجافی - سازگار است. وحی الهی را ذات اقدس الهی به هر کسی که صلاح بداند «اللقاء» می‌کند ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾.^۱ چون شرط اولی آن عصمت است و غیر از خدای سبحان احدی از عصمت افراد باخبر نیست؛ لذا احدی مقام رسالت و ولایت را دریافت نمی‌کند و احدی هم این کار به دست او نیست ﴿يُلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾.

انذار از روز قیامت یکی از علّت‌های القای روح الهی

چرا القا می‌کند؟ ﴿لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ﴾، البته این روح و وحی الهی که می‌آید برای ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ﴾ هست، ﴿وَالْحِكْمَةَ﴾ هست، ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾^۲ هست؛ ﴿يُبَشِّرُهُمْ﴾^۳ اما برابر سیاق این آیات، یک؛ و آنچه در غالب ما اثربخش‌تر است، دو؛ همان هراس از «يَوْمُ الْقِيَامَةِ» است؛ یعنی آن است که بالاخره جامعه را تأمین می‌کند. مهم‌ترین عاملی که جامعه را می‌سازد، احساس مسئولیت است؛ یعنی انسان بداند در برابر این عمل، بالاخره روزی رسوا می‌شود و رسوایی او هم قطعی است؛ این خیلی کارساز است!

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۳. سوره توبه آیه ۲۱.

در سوره مبارکه «ص» گذشت که فرمود: **﴿بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾**^۱، چون قیام فراموش شده اینها هر کاری می‌کنند؛ اگر اختلاس است، اگر کم‌فروشی است، اگر گران‌فروشی است و اگر بدخوری است **﴿يَوْمَ الْحِسَابِ﴾** فراموش شده است. اعتقاد به معاد آن قدر مؤثر است که اثربخشی آن از اثربخشی اعتقاد به توحید اگر قوی‌تر نباشد، کمتر نیست! مشرکین معتقد به خدا بودند که خالق آسمان و زمین هست، «رب الارباب» هم هست، لکن ربوبیت جزئی را به ارباب متفرقه می‌سپردند و عمده مشکل جاهلیت هم همان انکار معاد بود، پس آن چیزی که جامعه را می‌سازد یاد معاد است؛ یعنی عمل زنده است! و تعبیر آیه هم این است که جامعه به روزی می‌رسد که - این «لا» لای نفی جنس است - **﴿لَا ظَلَمَ الْيَوْمَ﴾** اصلاً ظلم نیست، چرا؟ چون آن روز تنها کسی که کار به دست اوست خداست و خدا هم که ظالم نیست، **﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾**^۲؛ دیگری هم که قدرت کار ندارد. ظلم فرض ندارد، نه اینکه ظلم در قیامت بد است؛ ظلم در قیامت محال است و هیچ ممکن نیست **﴿لَا ظَلَمَ الْيَوْمَ﴾**، پس چنین روزی هست! و جزا هم عین عمل است که فرمود عین عمل را به صورت مار و عقرب درمی‌آورند و به شما نشان می‌دهند و شما هم می‌شناسید که این فلان کار شماست که به صورت مار درآمده است؛ این ظاهرش فلان کار بود و باطن آن مار بود. الان هم همین‌طور است! اگر کسی چنین عذابی را باور داشته باشد، خزی هست، یک؛ بر فرض او را تنها عذاب کنند، مگر می‌شود آن عذاب را تحمل کرد؟! وجود مبارک امام سجاد در آن بیان نورانی خودشان فرمود: به اندازه‌ای که شما بتوانی آتش را در کف دست نگه بدارید، به همان اندازه معصیت کنید!^۳ انسان یک ثانیه هم نمی‌تواند آتش را در کف دست نگه بدارد! این بیان نورانی حضرت است که فرمود مگر انسان چقدر می‌تواند آتش را تحمل

۱. سوره ص، آیه ۲۶.

۲. سوره کهف، آیه ۴۹.

۳. ر.ک: مجموعه ورام، ج ۲، ص ۳۷.

کند! این عقیده جامعه را می‌سازد. اگر - خدای ناکرده - کسی به این عقیده معتقد نباشد و بگوید: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾^۱ حساب دیگری دارد.

معراج مؤمن بودن هر عمل عبادی

فرمود: هم راه برای بالا رفتن هست و هم راه برای پایین آمدن هست و ما اصلاً نردبان را برای همین بحث وضع کردیم؛ این نماز برای شما نردبان است، البته همه اعمال برای شما نردبان است؛ منتها «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ» به عنوان تمثیل است و نه تعیین که مثلاً صوم معراج مؤمن نباشد یا درس و بحث معراج مؤمن نباشد، این طور نیست! هر عمل عبادی که «قُرْبَةُ إِلَى اللَّهِ» انجام گیرد، معراج مؤمن است. ﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ﴾، به نحو تجلّی و نه به نحو تجافی، ﴿مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾. درباره پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم بود که ﴿إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيٍّ﴾^۲ که این تلقی است، «اللقاء» به نحو آویختن است و نه به نحو انداختن «کما تقدم و غیر مرة». خدای سبحان باران را نازل کرد؛ یعنی به زمین انداخت و قرآن را نازل کرده است؛ یعنی به زمین آویخت؛ اگر به زمین آویخت، یک طرف آن به دست ماست و یک طرف آن هم به دست اوست، اصلاً معنای آویختن همین است! اصلاً معنای اینکه گفتند: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾،^۳ این «حبل» از بالا به دست انسان رسیده است؛ یعنی این را بگیرید بالا می‌روید، وگرنه «حبل» و آن طنابی که کنار مغازه افتاده است که مشکل خودش را حل نمی‌کند، چگونه اعتصام به او سودآور است؟! «حبل» وقتی «اعتصام» به او سودآور است که به جای بلندی بسته باشد که اگر انسان آن را گرفت نیفتد ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾؛ قرآن «حبل الله» است، ولایت و اهل بیت «حبل الله» هستند.

۱. سوره انعام، آیه ۲۹؛ سوره مومنون، آیه ۳۷.

۲. سوره نمل، آیه ۶.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

آشکار شدن معصیت‌ها در قیامت و فراهم بودن زمینه آن

فرمود این کار را ما کردیم ﴿لَيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ﴾ که ﴿يَوْمَ التَّلَاقِ﴾ در حقیقت «لقاء الله» است، یک؛ به تبع آن افراد یکدیگر را هم ملاقات می‌کنند ﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ﴾^۱؛ دو؛ ﴿يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ﴾. در صحنه دنیا اگر کسی خلافی کرده است، ممکن است غیبت کند و پشت دیواری، در شهر دیگری، کوی و برزنی، در کنار درختی، زیر زمینی و مانند اینها خودش را پنهان کند؛ اما وقتی که همه فراز و نشیب‌ها تپه‌ها و چاله‌ها هموار شد و «قاع صفصف» شد ﴿فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا﴾^۲، کجا انسان می‌تواند خودش را پنهان کند؟! چشم افراد هم که در قیامت تیز است و تیزبین، ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۳؛ حدت و تیزبینی دارد، پس چشم تیزبین است و هیچ مانعی هم نیست، کجا آدم می‌تواند فرار کند؟! لذا فرمود: همه بارز و علنی هستند ﴿هُمْ بَارِزُونَ﴾ و بعد گفته می‌شود که ﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ﴾، «الیوم» گرچه دنیا و آخرت در اختیار خدای سبحان است؛ اما در دنیا خیلی‌ها نمی‌دانند که ملک به دست الهی است ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾؛^۴ اما آن روز که «بین الرشد» می‌شود، از آنها سؤال کنید که ﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ﴾ که می‌گویند خدایی است که واحد است، یک؛ وحدت او هر کثرتی را «تحت» قهر می‌آورد، دو؛ درست است ﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ﴾ حضور دارند؛ اما وحدت الهی وحدت قاهره است و وقتی وحدت قاهره شد، وحدت قاهره جا برای کثرت نمی‌گذارد، آن وقت جا برای اینکه زید مالک باشد یا عمرو مالک باشد و مانند آن نیست؛ امروز احیاناً گفته می‌شود: ﴿وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي﴾؛^۵ اما آن روز نمی‌تواند بگوید! فرمود: چنین روزی ﴿الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ﴾، در خیلی از آیات مانند ﴿سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا﴾^۶

۱. سوره واقعه، آیه ۴۹.

۲. سوره طه، آیات ۱۰۶ و ۱۰۷.

۳. سوره ق، آیه ۲۲.

۴. سوره ملک، آیه ۱.

۵. سوره زخرف، آیه ۵۱.

۶. سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

دیگر «با» ندارد؛ ﴿لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ﴾؛ - این «لا» لای نفی جنس است - هیچ ستمی امروز نیست، کسی نمی تواند به دیگری ستم کند، یک؛ تنها کسی که کار به دست اوست «الله» است، دو؛ «الله» هم که «يَمْتَنِعُ مِنْهُ الظُّلْمُ»، سه؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾.

«و الحمد لله رب العالمين»